

ماهر و چنان سریع الاقدام بود که هیچیک از مهره ان فن را مثل می ندیده ام  
 و مرا هرگز بمهار نخبست نبوده آنرا بجای حاصل و صرف فکر در ان افسوس می آید اما چون  
 سلیقه بهر چیز مسا عد و طبع بهر چه پردازد آنرا ملکه عیا از این شیوه را نیز بطبعیت  
 چنانکه باید مالک است در معاشرت استادان این فن معیبات لطیفه بسیار  
 گفته اند که در روزگار ما هرگز از این فن مذکور تیر بهر میده معامی بسیاری الشاشد  
 و در حقیقت که در این فن هر چه بیشتر بدیده شد تا آنکه در روزگار ما

در سردی تو بساط ما بر چیده	این روزگار شکست به نرویده
گشت شکسته برگ و سر ما دیده	شده شکسته در این روزگار ما دیده

بسم الله الرحمن الرحیم

پیکان تو بخود بسرتیر تو آمد	از بسکه بجز از این تیر تو آمد
-----------------------------	-------------------------------

بسم الله الرحمن الرحیم

نخست بیداری با منی با نتر آخر از جهان	ترا سپه راحت گویه بیند و در همه جان
---------------------------------------	-------------------------------------

بسم الله الرحمن الرحیم

بموجب و بجد شده مسائل کشایی	پارینه ره جوهر بر آمال کشایی
-----------------------------	------------------------------

بسم الله الرحمن الرحیم

تا که در جانب خار و خس صحرا وارد	اشک در دیده سوارده کی جا وارد
----------------------------------	-------------------------------

بسم الله الرحمن الرحیم

بر سینده من تیر تو تا عکس نماند	بیرا من آئینه عیاب قماند
---------------------------------	--------------------------

## باسم قبا

مهر بر لب چمن نیم بایره روزی در جهان	بی شب وصل تو دل لایق بآهست و فغان
--------------------------------------	-----------------------------------

## باسم نعلی

مجاز و باطل از پس در زمانه	تقیقت نشت حق رفت از میانه
----------------------------	---------------------------

مجملاً غارت زدگان شیراز نزد من مجتمع شده شرح احوال خویش مینویسد  
 مراد اول از جای رفت و بان حال در میان ایشان ماندن و شوار نمودن از آنجا  
 بصوب گرم سیرات فارس روان شدم و ببلخ لار در آردم در مستمان  
 اقامت نموده در آن حدود هم استقامتی نبود مملکت خراب و فساد بود و قوا  
 ملکی در آن چند سال ایام قدرت همه از هم رنجیده و پادشاه صاحب اقتدار  
 و با تدبیری و رانی بالیت که تا مدتی با حوال هر قصبه و قریه محال پر دازد و  
 و بصوبت تمام ملک را با صلاح آورد این خود در آن مدت قلیل نشد بود  
 و از مقتضیات فلکیه درین از منته رعیتی که صلاحیت ریاست داشته باشد  
 در همه رومی زمین در میان نیست و در حال هر یک از سلاطین و روسا  
 و فرمان دبان آفاق چندانکه اندیشه رفت ایشان را از همه رعیت یا  
 از اکثر ایشان فرومایه تر و نامهربانتر یافتیم مگر بعضی سندان دبان  
 ممالک فرنگ که ایشان در قوانین و طرق معاش و ضبط  
 ا و صنایع خویش استوار اند و از آن بسبب بیابیت تمامه بحال خلق  
 سایر اقالیم و اصقاع فائده چنان نیست

با بجمه از لار عنان غزیت بصوب بندر عباسی معطوف داشته بان بلده رسیدم و مدتی بیماری صعب عارض بود چون تخفیفی حاصل شد باز عزم سفر حجاز کردم و جماعت فزنگ را که در آن بندرمی باشند با من اخلاصی تمام بود چون سفاین و جهازات ایشان بنایت وسیع و مکانهای شایسته دارد و در دریای تیز بلد تر و از هر قوم ما هرگز از جهاز ایشان اختیار کردم \* اکنون خامه سخن طراز بقیه احوال پادشاه را بتقریب ارتباط کلام سے نگارو \*

### مخاربات پادشاه با جماعت در کرن

و با عساکر روم در آذربایجان و طبرستان بر ایشان محصوران قلعہ ایروان - مخاربه پادشاه با احمد پاشا و شکر علی قزلباش - مصاحبه پادشاه با روسیان - سفر ری نمودن از بندر عباسی بنزد سورت و از آنجا بکجه منظمه - تشریف بنوان و مداسک بجه سیدم مراجعت از سفر حجاز به بندر عباسی نتج و از سلطنت هرات قبیل برای ورود خان باصفهان - تملیح شدن شاه علماسپ از سلطنت و پادشاهی پسرش عباس میرزا محسن افشار و حواریت الواس اختیار و با خان معظم و اطاعت ایشان - منهدم شدن معظم بغداد و شکست یافتن احمد پاشا و محصور شدن بختیار -

پادشاه از اصفهان حرکت کرده با جماعت طغیانه در کرن مخاربات کرده قلعہ ایشان را منهدم و بقیه السیدین را تودا و ساخته روی باذربایجان نهاد

و از آب ارش گذشته جماعت رومیه نیز مستعد کارزار شدند و در نواحی بلده  
ایروان تملاتی فریقین رویداد و پادشاه بظرف اختصاص یافت از خزان  
محرکه شنیدم که نه هزار کس از رومیه در آن محترکه قتل رسید و غنیمت فراوان  
بدست قزلباش افتاد و احمق فتح یمانی بود و رومیان که در قلعه ایروان بودند  
ستحس شده پادشاه بمحاصره پرداخت \*

و اخصطراب در ممالک روم افتاد و اولیای دولت عثمانیه تدبیری اندیشیده  
امیر پاشای بغداد را با لشکر موفور بصوب عراق فرستادند تا باین وسیله  
پادشاه و لشکر قزلباش ترک محاصره ایروان گیرند و چنان شد چون خبر وصول  
لشکر روم بعراق که در آن وقت از حدک صاحب شوکت خالی بود و پادشاه  
دست از محاصره ایروان کوتاه نموده و فتح آن لشکر را اهم دانستند و روی  
بعراق آورد و در نواحی همدان تملاتی فریقین روی داده قریب بهم فرود آمدند  
و امیر پاشای مذکور بچیل سازی مکر پیغام صلح و التماس ترک جدال و خصومت  
در میان آورد تا فی الجمله لشکر قزلباش از استعداد محاربه در آن زودی  
مخافتل شدند \*

و چنان سخنان مصالحه در میان بود اما چون آن دولت لشکر کمینه جو بنایت نزدیک  
بودست بگریبان فرود آمده بودند از هر دو جانب هنگام طلبان محدود می بیدار  
و آهسته با هم آغاز کارزار کردند و ممانعت از هر دو سو شود گشته تا گمان جنگ  
بزرگ و پیوسته و در میان بحصار خرابی که متصل بصفوف قزلباش بود و  
استوار شدند و بنیاد قناس انداختن کردند و صفوف قزلباش متلاشی بعد از استوار

پراکنده شده راه فرار کشا و یافت پادشاه هر چند کوشید سو و نکرو و چند کس  
از راه اربعانش آونخیه او را از معرکه بر آوردند و در میه نیز قدم فراتر نگذاشته  
بمقداد بازگشتند و این قدر غلبه را غنیمت شمرده کسان زبان و ان بالهها  
صلح و تمهید مصادقت نزد پادشاه فرستادند و معذرتها گذارش کردند پادشاه  
نیز رضا داد و در میان مصالحه واقع شد و پادشاه با صفهان بازگشت و همان روز  
که من از بندر عباسی اراده سواری بجهانزوروانه شدن بفرم حجاز داشتم  
مراسله پادشاهی و جمعی از آشنایان اردو رسیده این حقایق معلوم گردید  
و من کشتی درآمده به بندر سورت در آدم و قریب بدو ماه اقامت کردم  
از انجا روانه مقصد گردیدم و فرنگیان در آن سفر نهایت بندگی و نیکو خدمتی  
مرعی داشتند تا به بندر جده رسیدم و ادراک این سعادت رحمتهای بی پایان  
سفر دریا را فراموش ساخت پس از انجا با ادراک حج بیت الله الحرام مناسک  
پرواخته بتوفیق رب العزة این آرزوی دیرین بجدول پیوست و در یک مظهر  
بسبب اشارتی که در رویارومی و ادو رساله امامت را تحریر نمودم و اراده نمودم  
در آن مکان مقدس بود بجهتی چند میسر نیاید و در شهر محرم خمس و اربعین عاید  
بعد الاکت با قافلہ حاج کسار رفیق شده آن بیابان را در شدت تابستان  
طی نموده بآن بلده آدم و از آن حدود کبشتی نشسته بجزیره بحرین و از انجا  
به بندر عباسی رسیدم \*

انجا معلوم شد که اوضاع ایران باز در هم شده که ساخته تغییر پادشاه در آن  
سال مذکور رومی نموده محل آن اینکه طماسپ قلینجان در محاصره بیست و نه

که پادشاه را جنگ بهمان و مصالحه با رومیه اتفاق افتاد و خان معظم این  
 قضیه را حمل بر نقص تدبیر نموده صلح مذکور را انکار کرد و پس از محاصره و مجادله  
 هشت ماهه آن شهر را مفتوح و افاغنه ابدالی را قتل کرده بقیه السیف را  
 در سلک سپاه ملازم ساخته بمشهد مقدس بازگشت و چند کس از مقربان و معتقدین  
 پادشاه را طلب داشته مطمین خاطر ساخت و عزم زرم احمد پاشا و تسخیر بغداد کرد  
 گفت بخدمت پادشاه رسیده بعد از رخصت بغداد میروم مقربان بخدمت  
 پادشاه آمده از اظهار ارادت و اخلاص مندی او خاطر پادشاه را که تفرس داعیه  
 استقلال وی نموده اند میشه ناک بود مطمین ساختند و خان معظم بالشکری فوراً  
 باصفهان آمده بخدمت پادشاه رفت و سخن اجازت سفر روم در میان آورد  
 مختار شد و عازم حرکت بود روزی مقربان ترغیب رفتن پادشاه بمنزل  
 که از باغهای پادشاهی بود کردند و بادشاه در خلوت سوار شده بان باغ رفت  
 خان مزبور پیاده استقبال نموده بر اسم خدمت پردهخت و بساط عشرت  
 گسترده و التماس باین آن روز که چون پادشاه با سترحت مشغول شد  
 وی چند کس از سرداران لشکر خود را طلبیده سخن در سلطنت راند که احوال  
 صلاح آنست که بسبب ضعف طالع چندی پادشاه ترک سلطنت گفته بگوشه  
 نشیند و به شریک سلطنت بر داشته معامله روم کیو کنیم چون این معنی مهربان  
 ایشان نیز رضادیده پادشاه را ازین صلاح خبر دادند وی ناچار بقضای  
 در داد و سپارش را که گوید دو ماهه بود مبارگاه باوشاهی در آورده خطبه و سکه  
 بنام او کرده بشاه عباس موسوم شد و شاه طهماسب را با جمعی پاسبانان

روانه خراسان نموده یکی از پرورگیان سلطنت را خود پیشتر در حباله نکاح بهشت  
 در آن وقت دیگری را در سلک ازدواج پسر بزرگ خود در آورده آنچه در خراسان  
 و کار خانات پادشاهی بود به صرف خان معظم در آمد و بر جمیع ممالک ایران  
 حکام از خود تعیین نمود و شاه عباس مذکور را چند کس همراه نموده بقصر نوبین فرستاد  
 جماعت نجفباری سر ازین معامله پیچیده شورش کردند و حاکم جدید را کشتند  
 به تنبیه ایشان از اصفهان نهضت کردند پس از جنگ جدال متابعت کردند  
 خان معظم روانه بغداد شد و در راه بالشکری از روم مصاف داد  
 غالب آمد و بغداد را نزد احمد پاشای حاکم دارالسلام بالشکری انبوه از شهر  
 برآورد و در کنار شط بغداد مصاف داد و منظم بقلعه گرفت خان معظم  
 باشوکت تمام مجاصره پرداخت و بر وجهه جبر مستحکم بسته هر دو طرف شط  
 و قلعه را فرو گرفته در تضییق محصوران کوشیده توابع و لواحق بغداد همه  
 بصرف قزلباش درآمده اکثر لگد کوب حوادث شد و احمد پاشا در آن  
 قلعه داری الحق نهایت مردانگی و تکلیف بکار برد و راه فرار هم نداشت  
 و در اطاعت قزلباش مطمئن نبود مگر حال پامی بیشتر و اما چون با سپاه  
 موفور محصور شده بود و مدت محاصره امتداد یافت در آن شهر انبوه قویق افتاد  
 و مردم اکثر حیوانات ماکول و غیر ماکول حتی سنگ و گریه را بخوردند و کما عجب  
 بصوبت تمام کشیدند  
 چون برنخه ازین سوانح گزارش یافت اکنون بقیه احوال خود  
 می پردازد

## یقیناً احوال خویش

حرکت راقم از بندر عباسی - در دو بیلده لاری و تعالی

مکانه و حال دوران بیار - سزای محمدخان بوج و طاعت پس

چون به بندر عباسی رسیدم بنا بر مشقت های سخت که در سفر حجاز کشیده  
و فقر و فاقه بسیاری که برگردن افتاده بود و طاعت حرکت بجائی نداشتم  
درت دو ماه دوران بندر مانده بعضی دیوان را بهر بوج صورتی داده بقدر مقدوره  
باحوال پریشان خود و وابستگان پرداختم و دوران وقت بسبب انقلاب دست  
و تغییر قوانین سلطنت و تعدی و تحمیلات زیاد بر طبقات خلایق آن مملکت  
بهم برآمده اضطراب و آشوب تمام بود که خلقی را که اصناف حوادث و بلیات  
رسیده پایمال چندین ساله دشمنی مثل افاغنه ظالم بد معاش بودند اصلاً تاب  
و توان تحمل تعدی و ستم نبود و باین حال گماشتگان دیوان و عمال بهر کس  
بوجود مختلفه اصناف تحمیل و تحصیل زردر پیش داشتند عذر و عجز و لایه کسی  
مسموع نبود و بهر کس مجال خود را مانده داورسی در میان نه الحاصل که عجب  
حالتی مشاهده میشد و مرا خود طبیعت مجبوست که ابقامی بر باطل و تکلیف ظالم  
نتوانم و برادران ملهون و نصرت مظلوم و حمایت ضعیف بی اختیار و اگر  
فنا جزا می آیم آرام مجال دزدگانی بر من حرام است دوران هنگامه بیچارگان  
ناچار برین استغنا میگردند و چاره ممکن نبود و آنچه بر من گذشته عالم اسیر  
بران آگاه است و در جماعت عجز همیشه با عملداران سنجی و درستی و ملامت  
و سزایش می بودم و چنان سودمی نداشت چه بنیاد کار بران بود و حد نهایتی نداشت



از بندر عباسی حرکت غرمت اصغرهان نمودم و بهر قلعه و قریه که می رسیدم  
 مردم جمع آمده و زغال و زاری بودند چون در تمام آن دیار معروف شده جانی نبود  
 که مردمش معرفتی نداشته باشند نهانی و احتفای من مقدور نمیشد تا ببلده لار  
 در آیدم شدت ایام زمستان و بارش بود و برین ضعف و ناتوانی سهیلاداشت  
 و حالت سفر خاصه بسیر بسیر نبود چقدر در توقف کردم و اوضاع آن شهر  
 خراب نهایت ابر بود حاکم سابق بمصادره گرفتار و حاکم جدید چهار صد کس  
 سپاه همراه و جمعی دیگر خدمه و وابستگان داشت و از غرایب آنیکه مقرر  
 چنان شده بود که اخراجات یومیه خود را روز بروز از مردم شهر بگیرند و از  
 خارج بسبب خرابی و نا امنی طرق اجناس بآن شهر نرسید و تسعیرات  
 بالا گرفته ماکولات کمیاب بود و معدودی از بیچارگان که از آن همه حوادث  
 باز مانده بودند بفلاکت تمام روزگاری بسرمی بردند حاکم و سپاه در اخذ  
 ما سحتاج یومیه خود عنفت داشتند و امیر دیگر برای تعداد تخیلات  
 آن ولایت آمده اضعاف معمول مطالبه و در آن مبالغه تمام داشت و  
 بر سایر اشجار نیز خراجی که هرگز در آن ممالک رسم نبوده اختراع نمود  
 وی نیز سرکاری علیحده فرو چیده بر سر مردم افتاده بود و از جمیع نواحی  
 که دست رس ایشان بود خراج و مستوجبات سال آینده را نیز جمع کردند  
 شدیدگماشته تحصیل نمیدادند و از هر خانه رعیت یک نفر سیاهی با پیراهن  
 و سامان می خواستند که در رکاب حاکم حاضر بوده بی هر سوم و در خروجی تا ببلده  
 خدمت نماید و مقدار یک هزار کس از آن نواحی باین صفت جمع آورده بودند

دو سه هزار کس دیگر طلب می نمودند و یافت نمیشد اگر رعیت بچاره بود و در خشت  
 و ریاق و سامان یساق نداشت و در سرزمین خود با لیست بفلک کت مزدوری  
 قونی برای خود و عیال پیدا کند و یا چگونه سفر میسر بودی و کتخدا این ایشیان  
 و در سفرش مواخذه و قتل اول بودند و با این حال مطالبه سیورسات و اذوقه  
 نمودند برای ذخیره می نمودند.

و این سلوک مخصوص رعایای شیعه لار بود که اطاعت داشتند و برخی از محافل  
 آن که بر مذہب شافعی اند و در ایام استیلای افغانه نیز آسوده حال و  
 از بار نازگشتی بجا کم نموده در مکانهای خود ممکن و ازین تخمیلات بر کمر آن  
 پسر و در زمان معظم محمد خان بلوچ بر سرداری مملکت فارس داده به تبلیغ ایشیان  
 نامور نموده بود و وی با اتفاق حاکم شیراز با حشری ابنوه روانه آن صوب  
 شده از کثرت تعدی ایشیان رعایای بچاره می رسیدند.

**محمود شدن عبدالغنی خان جهرم**

محمود شدن از او پسر از فارس - کشته شدن حاکم لار  
 رئیس شوب آن دیار - آمدن محمد خان سردار بلار و محاربات  
 در مدافع لاریان - عاجز شدن محمد خان و بازگشتن از لار  
 بر آمدن سکنه لار از آن شهر

در باره بلایه جهرم رسیده عبدالغنی خان حاکم آن بلده که از نیکان محروستان  
 من بود و در آن عدت با حسن تعبیر و مردانگی آن بلده را از شر افغانه نجات  
 نموده منصوره داشت هر چند خواست که ایشان را بسامانی که مقدر بود و در حدت  
 نموده

از آن حدود در گذرانندراضی نشدند و درخواستهای بیش از وسع نموده دست  
تعدی کشادند عبد العزیز خان مذکور که بعدالت و رعیت پروری و مردانگی بر صورت  
بود تا چار شده حصار شهر استوار کرد و با سپاهی که داشت بجز است آن بلده  
پر دست و در میان وحشت خاسته سردار بجای صره و استیصال او گرفت و  
چندانکه وی سردار را بمواسا و مدارا و رفع جدال پیغام داد و در گرفت  
درین احوال لاریان که طبیعت ایشان خالی از بی پروایی و مردانگی نیست  
بچاره کار خود در مانده از سلوک حاکم و محمد اران تنگ آمدند و از رسیدن سردار  
و تصدیق آن بشکرت و وحشت تمام داشتند و حاکم نیز بنابر سلوک ناگوار خویش  
از ایشان نامطمین و سزناک شده سپاه و متعلقان خود را جمع آورده در اندرون  
شهر ریخته بود و در پاس حزم میداشت و ازین غافل که

انصرت با خند و محبت ده	گفته بسعاد است و تو شقیق
------------------------	--------------------------

از قضا در می حاکم مهبانه از کلانتر آن شهر رنجیده وی را بفرمان او  
کشیده افکنند و چوب بسیار زوده محبوس ساخت و چند کس از اعیان را  
که اسلام او حاضر شده بودند تهدید بکشت کرد ایشان با مردم شهر و دستگان  
کلانتر زومن آمده بنیاد شکایت و اضطراب کردند چندانکه ایشان را تسلی و  
دلالت بصبر و شکیب کردم سو دنداشت و از حیات کلانتر که در خانه حاکم محبوس  
بود مایوس شده بیتابی و فریغ می نمودند و من حاکم را مکرر با طلاق کلانتر دلالت  
کردم تسلل می نمود و اعیان شهر بارها نزد او رفته میگفتند بیچارگی خود باز نمودند

و در استخلاص کلانتر کوشیدند فائده نگردید \*

حاکم روزی بو شاق من آمد با وی سخنان صلاح آمیز بسیار گفتم و بسلوکی که در آن وقت

شایسته حال او بود می نمودی کرده و جس کلانتر را که باعث فتنه و موجب فساد میشد

با و فغانیده می را از جس را با کرد مشروط بر آنکه در آن ولایت نماند و روانه حجاز

شود این معنی هم قبول افتاد و کلانتر مذکور مجازم حرکت شد چون دور وزیر گذشت

حاکم پشیمان شده اراده گرفتن می نمود و مردم متوحش شده شب با هم نشستند

و بفرغ حاکم که به بستند هنگام طلوع صبح بود که همگی با اتفاق کلانتر سخاوت حاکم را نیت

صدای تفنگ و غوغای بختی است و حاکم با چند نفر غلامانش کشته شد سپاهیان

هر یک بگوشه نهان شده فوجی از ایشان بمنزل من پناه آوردند چون کار حاکم

با انجام رسید کلانتر و دیگران بان از وحام و هجوم عام نزد من آمدند و از مردم سپاه

که تعاری بسیار دیده بودند غم انتقام داشتند من در حمایت ایشان که بان خانه

پناه آورده بودند مبالغه کردم کلانتر و عامه نیز خود و حجاب و رعایت آداب را

کار فرما شده از مراحمیت ایشان در گذشتند و همان روز آن جماعت را غدر خوا

نموده با اسپ و اسبانی که داشتند از آن شهر سلامت روانه نمودم و کلانتر و عیال را

سز نش و ملاست بسیار بر اقدام آن کار در آن وقت که اصلا ایشان را سالان

و توانائی با انجام رسانیدن آن نبود و باعث استیصال و خرابی همگی میشد کردم

لیکن امضای تقدیر شده کار از دست رفته بود \*

حاکم معزول که اشنامی قدیم من بود از مصادره نجات یافته با مردم خود از آن شهر

بطرفی بیرون رفت و پاسان قلعه لار از نفاق با مردم شهر جداستان نشده \*

در قلعه نشستند و در ظرف چند روز طرفه فتنه و آشوبی در آن شهر بود و چند کس که با هم سابقه عداوتی داشتند نیز کشته شدند و نزدیک آنان رسیده که دست اطاول بگیرد افکنند بحسن تدبیر نامه آن فتنه را تسکین داد و در آن حادثه مشتقی بمن رسیده که شرح نتوان کرد و چند آنکه جدید میگردد که از میان ایشان بطرفی بیرون روم سو و نداشت و همگی با التماس و ابرام مانعت نمبودند و از عمر بهتر آنیکه در اطراف و اکناف شهرت یافت که اقدام ایشان بدان امر باشارت بمن بوده و چون یک هزار کس از آن مردم سکنه قری و فوجی بودند که حاکم ایشان را با گمراه جمع آورده بود اکثر آن جماعت سر خود گرفتند بکانهای خود رفتند.

چون سردار فارس که بلده جرم را محصور داشت ازین حال آگاه شد حاکم شیراز را با فوجی مجامعه و تفتیق آن بلده گذاشته خود بالشکرا بنوه بسخت تمام بقصد لار در حرکت آمد چون قریب بان شهر رسید مردم محلی در یک محلی متوجه شدند ب فکر کار خود افتادند سردار بشهر نزول کرده بقتل و غارت آن مردم مکرست و از طرف آن محله هجوم آورده مردم نیز محاط نمود و در آن وقت ریش مردان از شهر و یک هفته جنگ استداد و داشت چون تسلط نمود بر آن محله بزودی شوارحی و مردم جرم در میان بود ناچار بدار پیش آید بعد از گفتگوی بسیار از لشکر کشی در قلعه لار گذاشته خود مراجعت نماید و بعد از چند روز که در راه اطمینانی حاصل نگردد هر کس بخواهد از آنجا فرار کند در رفته نائب نیز از قلعه بشهر آمده بجا بست قیام نماید چنانکه در کتاب تاریخ پیشکش بسردار داده بازگشت و نائب با فوجی و رتبه بود

و مبالغه در برآمدن مردم از حصار آن محله داشت و ویرا از ایشان از ایشان از وی اطمینان نبود آخر چنان شد که اعیان و اکثر آن خلق ترک آن شهر گشته با عیال و اطفال خود بهیات مجموعی با اسلحه و یراق و نهایت حزم و احتیاط عازم سکنای قری و نواحی شده برآمدند \*

**در و در اتم حروف به بندر عباسی**

سفر دریا از بندر عباسی بسواحل عمان - رفتن بسقط - حرابت  
 به بندر عباسی - رفتن به بلده جرون - رفتن راتم حروف  
 بملکت کرمان - طعنان محمودخان

و من نیز در آن وقت با ایشان برآمدم و آن مردم در وقتیه که اعلایک و قطع داشتند اقامت کردند و من از ایشان جدائی گزیده پس از چندی به بندر عباس درآمدم و چند روز اقامت نموده از مشاهده آن احوال و اوضاع تنگ آمده طاقت تحمل و شکیب نماندم و بر کس را از افزونی تمایل و تعدی سرکار دیوان این مضمون در زبان بود \*

**شعر عربی**

یدر اوی بیا دمن بغض لمقبه	و کیف اداوی ان شرقت بهار
---------------------------	--------------------------

و مرا همت بدان مصروف شد که ترک ولایت ایران گشته از آن سوختل  
 بجزیره رفته بهر نوع خود را بجهت اشرف رسانم اما چون خان معظم بغداد را  
 محصور داشت و تمامی عراق عرب از صدقات لشکر قزلباش بهم برآمده لکن  
 حادثات شده بود مردم بجزیره نیز از دهمشت پریشان حال و اکثر بدبیا گریزان بودند

دوران شهر فرنج قیامت افتاد و هیچگونه استقامت نبود چندانکه گوشتیدم  
 که از مردم آن سواحل کشتی بدست آورده روانه بصره شوم مقدور نگشت  
 عذر آورده می گفتند که مردم بصره کشتی ما را برای فرار خویش خواهند گرفت  
 و مرا زیاده بر آن طاقت اقامت نمانده بود ناچار بکشتی جابحت ولندسیه  
 فرنگ گشته روانه سواحل عمان شدم و در بلده ازان دیار که بر سواحل بحر  
 و موسوم به جبارت نزول نموده مدت دو ماه تقریباً اقامت شد و از شدت  
 مکاره و مصیوبات و لغتگ شده مجال فرار نماند از قبیله رخاب اعراب سکنه  
 آن حدود کشتی گرفته سوار شدم و بشهر مسقط ازان بنا در رفتم و از دو ماه فرزند  
 اقامت کردم وضع کیفیت آن دیار و شدت گرما و ناخوشی آب و هوای  
 آنجا را در مجامع زیارت +

چند بار که یکدم در زمین بسکین نمی آید	ز بیابانی سرم می گردد و بالین نمی آید
مجامع چنان بر بخورد و نا توان بکشتی گشته به بندر عباسی مراجعت کردم چون شدت تابستان و هوای آن بندر نیز بغایت ناموافق بود و عارضه ریح نیز شدت تمام علاوه شده امراض دیگر هم بر مزاج استیلا یافت و بنا بر جهات طاقت توقف نبود ناچار بجهت گشته به حال خبری که از لواحق آن بندرست و آبهای جاری دارد رفتم و چندی در قرا می انجا بسر برده امراض شدت داشت و از مکاره بشماره و طایفه احوال بیچارگان و توقعات ایشان بر غیرت و همت من کار دشوار شد مجال صبر و اقامت نماند و راه بیرون شدن ازان ملکنداشتم سجا طر رسید که از ملک ایران بجایی را که نه دیده ام	

ولایت کرمان است و از اهالی آن ولایت که آشنایان من بودند احوال چنان گشته  
 باقی نمانده اگر تغییر وضع خود داده بآن شهر یا فراسی نواحی آن روم در گوشه  
 آنروا گزینم شاید چند روزی بسر تو انم برود باین خیال تغیر اوضاع خویش  
 نموده خود بایک دو کس از خدمتگاران روانه کرمان شدم و در آن وقت  
 مرا بسبب استیامای اسقام و ناتوانی طاقت اعتراف در غیر معصومه نماند و  
 با بچه چندی در قریه بسر برده آخر شب کرمان در آمدم و در گوشه نشسته کسی  
 معاشرت نداشتم اندک اندک چند کس آشنا شدند و جمعی که معرفی داشتند مرا  
 دیده شناختند و بدون من در آن شهر نیز نماند انقصه پنداره او است  
 نموده اوضاع آن ولایت خراب نیز بسبب شورش جماعت بلوچ و حواری  
 دیگر اختلاف تمام داشت از آن جا بجز حرکت بصوب مشهد مقدس شدم  
 چون از استان رسیده بود و راه خراسان می رسیدم سخت است و مرشدت پ  
 ربع بغایت ناتوان و عاجز داشت مردم مایع آمدند

و در آن آوان محمد خان بلوچ سردار فارس با خان معظم طهماسب قلی خان  
 دل دگر گویان کرده از خون چنان سرازیر اطاعت وی می پدید بود و رقم ختم  
 بر حکومت فارس کشیده گذاشتگان خان معظم را مجوس داشت و بخوی بندگی  
 و اخلاص شاه طهماسب می نمود وی اگر چه خالی از دلیری نبود اما بغایت  
 سگس بود و تکبیر ریاست نداشت مردم چون ستم رسیده و با طبع هوا خواه  
 خاندان علییه صغویه و اولاد ولای ایشان میزد و بجانب وی رغبت نمود  
 لشکری انبوه داشت



## سرداری توپال پاشا

و آمدن عساکر روم بعراق عرب - جنگ خان معظم با توپال پاشا  
 سردار روم - فتح توپال پاشا و اقامت وی در کرکویه - آمدن  
 لشکر رومیان بحدود کردستان - محاربه خان معظم با لشکر روم  
 و طغری یافتن - جنگ توپال پاشا و قتل وی - فرستادن  
 جسد توپال پاشا به بقعه ابی حنیفه - محاصره بغداد و نوبت دوم

مجله در کرمان بودم که خبر شکست یافتن خان معظم از سپاه روم شهرت یافته  
 و خلاصه آن اینکه

چین محاصره بغداد و یک سال کشید و احمد پاشا چند آنکه نخواست خان معظم را  
 به محاصره رنجب سازد صورت نه بست اولیای دولت عثمانیه چاره جو شده  
 و فکر بدارک آن جا داشته بودند از اعظم امرای خود توپال پاشا نامی را که سالها  
 و حدود فرنگ سردار و با آن جماعت کارزار نموده پیشجاعت و رای طلبند  
 آرازه بود سردار عراقی عرب نموده بالشکری کران جنگ خان معظم روانه نمودند  
 چون خبر قرب وصول او بغداد رسید خان معظم جمعی را بجز است اطراف قلعه  
 بغداد گذاشته خود بالشکری از قزلباش روی بار آورده و در استقبال آن لشکر  
 ستاب و ایلیغا نموده تا قرب سی فرسنگ راه عثمانان باز نه کشید سردار روم لشکر  
 خود را و قسمت نموده خود در دنبال بود و مقدمه آن لشکر به سمرقانی فرود آورده  
 توپخانه خود را با سلوب استوار و از قرب وصول قزلباش آگاه و مستعد کارزار  
 بودند اول صبح خان معظم بالیشان رسیده جنگ در پیوست و پس از ساعتی

سوز از روم و بقیه لشکر و ششزبانین تمام صفوف آریاسته و تو سنجانه بر کرد لشکر  
 بهم پیوسته و در سیده جنگامه کارزار سختی گرفت و در آن میان سوی آبی که  
 رومیان آنرا نر و گرفته بودند آب نزدیک نبود با جمله تا هنگامه زوال آتش قتال  
 و غم و غم و غم که کارزار گرم بود خرازه عزت آفتاب و غلبه شنگی سیاوگان  
 وقت جنگ میان لشکر قزلباش از ترکیت با زمانه در خان معظم بجز چاه با امر کرد و در آن  
 زمین حقوق نسیمی با است تا آب پیدا بد حال سپاه زبونی گرفت و رومیان  
 زور آورده ای از سواران و اسپان قزلباش بزخم تفنگ و زخم پاره از جمله  
 اسب خان نگر بود و اسب آن سپاه را قوت تقاوت با نمانده منظم شدند  
 و راه عراق بجز پیش گرفته کس معذاد فرستاد و جمعی را که بمحاصره آن قلعه مانده  
 بودند طلبیدند ایشان نیز شب جنگامه کوچیده روانه عراق بجز شدند  
 و احد پاشا از محاصره برآمده مشغول کشیدن اجناس ثقیله و تدارک خیره  
 و سردار جوانی قلعه بفره آورده چون در آن حدود او وقت که وفای معلوم آن لشکر  
 بیکران کشید یافتند همیشه بصره را که کوی مختلف عثمان نبوده است و تمام گرفت  
 و فوجی از عساکر خود را با چند کس پاشایان محتر از راه حدود کردستان  
 بعراق بجز روانه نمود که استعلام احوال کرده در آنچه صلاح وقت باشد کوشند  
 و خان معظم آن لشکر منظم شده را از پراگندگی مانع آمده بهمان آمد  
 در این در او اسط سال است و در بعین و مایه بعد الالهت بود در آن شهر خزان  
 از سابق داشت با انعام و احسان و تدارک احوال ایشان پرداخته و جمعی  
 از سپاه که در اطراف داشت طلبیده در مدت یکماه باز لشکری بسامان سیار

و از حال آن فوج رومیه آگاه شده بعزم رزم ایشان از میدان ایملغار کرد  
 و چون برای ناگهانی بر سر آن قوم رسیده معرکه کارزار گرم ساخت و از حلاقت  
 لشکر قزلباش شکست در رومیه افتاده سرداران با جمعی مقتول برخی توپخانه  
 و مسلمان بر جای نمانده راه فرار گرفتند خان معظم بصوب کرکویه روانه توپال پشاهی  
 سردار نیز از آن شهر رانده بالشکر بشمار صفت آراشد و پس از کوشش بسیار  
 خان معظم بفتح و تصرف خصاص یافته خلقی انبوه از لشکر دوم بخاک هلاک  
 افتادند و سر توپال پاشا را یکی از قورچیان قزلباش بریده نزد خان آورد و تن  
 او را نیز بموجب فرمان پیدا نموده آن سر و تن را بهم دوخته یکی از افسدیان  
 اسیر بکرم خان معظم بنیاد برده در مقبره ابوحنیفه دفن کردند و بقیه السیف  
 رومیان بحال تباہ راه فرار گرفتند خان معظم آن حدود را لکدکوب حواری  
 نموده بعباد و رفت و باره پیر آن شهر را در میان گرفت

### حرکت راجم از کرمان به بندر عباسی

ترک محاصره بغداد و توجبه بدفع محمد خان - قتل شوشتر و خرابی آن -

خنگ محمد خان - نیرت محمد خان بصوب خطه لار -

محلاً در کرمان بودم که شکست لشکر قزلباش و معاودت خان معظم از بغداد  
 اتفاق افتاد و بخاطر رسید که درین وقت از بناور خارس شاید بصره و نجف  
 رسیدن یسر تواند شد باین عزم روانه بندر عباسی شدیم و دران راه از ناتوانی  
 و شرت تب رنج که مدت شامزده ماه بود عارض شده مشقتی سخت کشیدم تا آنکه  
 به بندر مذکور رسیده بنیز راه دریا بصره مسلک نشد بود دران بندر اقامت کردم

پس از چندی خبر وصول خان معظم بغداد و دیگر باره محصور شدن بغدادیان  
رسیده بحالین حصول مقصود گشت +

و محمد خان بلخ بر فارس استیلا داشت و آوازه غم تسخیر اصفهان و عراق  
و استخلاص شاه طماشپ در انگنده بود و گماشتگان خان معظم که در اصفهان  
و آن حدود اقامت داشتند بنا بر عدم استطاعت مقاومت با وی هراسان  
شده طغیان او را با بلخ و بعضی بخان معظم معروض و آن حادثه را بغایت عظیم  
و اسی نمودند و خان مذکور کار بغداد را نزدیک با انجام رسانیده و هراس مقیاس  
بر احمد پاشا و محصوران مستولی شده اصلا حالت صبر و سلامان قلعه داری  
نداشتند و در همان آوان قلعه کشاده می شد لیکن سواد فارس و عراق  
خان معظم را بقیار ساخته زیاده صلاح در افتادست آن حدود و ندید و با احمد پاشا  
سخن مواساد در میان آورده قول و قرار چند واقع شد او خود انیمنی را هرگز  
امید داشت از نعمتهای عظمی شمرد +

و خان معظم بغیر دفع فتنه محمد خان از بغداد بسرعت برق و باد در حرکت آمده  
بیلده شوشتر رسید و سکنه آن بلخ با تقی و محمد خان معروف و بهوا خواهی و  
متم بودند در آن وقت ابوالفتح خان حاکم آن دیار بقبل رسیده بسیاری از  
اعیان و اهلالی آنجا مقروض تیغ پاشا شدند و آنچه از خفت و خواری نهیب  
و غارت و قتل و اسیر نسبت بساکنان آن دیار واقع شد مجال ذکر نیست  
و خان معظم فوجی از لشکر ابجانب فارس روان کرد و خود نیز از عقب حرکت  
آمد محمد خان نیز از شیراز بالشکری که در پشت بغیرم رزم نهضت نموده در حدود

کوه کهیلو تلماتی دست داده و محمدخان پای ثبات نشسته و هنگامی سخت کرد  
 و نزدیک شد که آثار غلبه ظاهر سازد و در آن وقت آوازه وصول خان معظم  
 که از دینال مقدمه لشکر خود می آمد شیوع یافته لشکریان فارس را دل از جامی  
 و شب در رسیده بود اکثر آن سپاه ظلمت لیل را پرده حجاب خویش ساختند  
 پراکنده شدند چون صبح شد چنان کسی با محمدخان نمانده بود معدومی از  
 قوم او نزدیکان و چاکرانیش که بسه هزار تن نمیرسیدند برگرد خیمه او باقی مانده  
 بودند محمدخان ناچار از آن مصافح عثمان تافته با ملینا ریلیده لارور آمد و در آنجا  
 یکی از اقوامش را با فوجی بجاگذاشته بود بران شد که فوجی از مردم آن  
 گرم سیر نیز فریاد آورده دیگر باره مستعد کارزار شود +

### بر آمدن راقم حروف از ایران

و سفر دریا از بندر عباسی به تته - روانه شدن از تته بخدا آباد -  
 رسیدن به بهکر - روانه شدن به تمان و اقامت در آن -  
 معذرت نگارش این اوراق ساخته شیوع در باور تمان -  
 حرکت نمودن از تمان و ورود به بلهور - حرکت از بلهور و  
 رسیدن به شاهجهان آباد - رجعت قهقری بلهور

و در بندر عباسی چند کس از عاملان خان معظم بودند در آن وقت چند کس  
 از محمدخان نیز رسیده هر دو فرقه تطاول و تعدی نمودند روزی بر چند کس  
 از بیچارگان ستمی سخت رفت و مرا خاطر شوریده از ملاحظه آن احوال بی تحمل  
 شده دل از جامی برفت و غربت بر آمدن از آن ولایت کردم کشتی در راه

روانه سواحل بلاد سند بود من هم غم روانه شدن مصمم نبودم و این روز و هم  
 رمضان المبارک است و در بعین و مایه بعد الاصل بود که پستان جماعت انگلیشه  
 فرنگ چون از اراده من آگاه شد بمنزل من آمد و از رفتن مهندستان  
 جماعت آغاز کرده برخی از زشتی های اوضاع آن ملک را بشمرده و ترغیب  
 رفتن بفرنگ نمود و در آن باب مبالغه بسیار کرد و من نمی نشدم و در همان روز  
 ترک همه چیز گفته خود تنها بکشتی درآمده روانه حدود سند گشتم

و یکی از سواحل ته رسیده عمره شوال بود که آن بلده در آدم و نه پنجاه ستم که درین  
 مملکت کسی مرا شناسا میسر نشده و همان روز که به ته رسیدم جماعتی از تجار  
 آن بلده که در فارس مرادیده بودند آگاه شدند و جمعی از اهل ایران نیز در آنجا  
 اقامت داشتند و اکثر از آشنایان بودند با جمله این معنی در هیچ شهر ازین مملکت  
 صورت نه نسبت و اگر مقدور شدی هر آینه موجب رفع بسیاری از مکاره مصائب  
 و آلام بشمار من بودی و این مقدار که هستم بتلا بگو تا گون اندوه ملال مزبونی  
 حال نبودم چه صعوبت و غم تمنائی و بیکیسی از آن روز تا حال تحریر که او اواخر سال پنج  
 و خمسین و مایه بعد الاصل است همیشه مصاحب و مستوجب اوقات من بود  
 و از تاج روشناسی و گاه گاه ملاقات و مجالست ساعتی با اصناف خلق  
 روزگار درین دیار که وارد منزل من گردیده اند تن و جان گذاخته بیان چگونگی  
 و وجوه و اسباب متکثره آن در خور نگارش نیست و من این مدت اقامت را  
 درین مملکت از زندگانی محسوب نداشته همانا آغاز رسیدن بسواحل این ملک  
 انجام عمر و حیات بود و در این مدت هشت سال از آنجا تا بلده دلی که معروف

بشا جهان آباد است دیده ام و آنچه از اوصاف و احوال و اوضاع این مملکت  
و ساکنانش شنیده و یافته بودم همه معاین و آنچه شنیده و بخاطر خطور نگورده  
مشاهده و معلوم شد \*

از در ماه افزون دیرته اقامت نموده از بی صبری و حرکت از ایران خود را  
ملاست کردم و از اختیار نکردن سفر بمالک فرنگ ندامت کشیدم و موسم  
سفر و یا گذشته تابستان در رسیده بود و در مراجعت با ایران یا بجای دیگر  
انتظار موسم آینده بایست کشید با بجه در آن بلده از بی آبی و بدبودنی و  
اوضاع زشت که این مملکت را عرض عامست بی آرام شدم مردم گفتند  
بلده خدا آباد از معموره مای سنگه چند روزه راهست باید رفت و چون  
ما دومی احتیاج نیست بکشتی از راه رودخانه که از فوای تته تا کنار آن شهر  
کشیده می توان رفت و قسمت چنان بود \*

بسواری کشتی بخدا آباد در آمدم و از شدت حرارت و ناخوشی هوا و هجوم جزایر  
و شداید بامراض مختلفه صعبه گرفتار شده مدت هفت ماه در آنجا بکس و بیمار  
بیتاوم چون بعضی امراض را انخطاطی روی نمود و زیاده توقف با سبب  
مختلفه مقدر نبود حیرتی طرفه عارض شد \*

بفرمان قهرمان تقدیر باز بسواری کشتی بشهر سبک که چند روزه راه بر کنار  
همان آب سندست رسیدم و اصلاً طبع را طلاست و طاقت بر تحمل اوضاع  
و اطوار اشخاص این دیار نبود و بلیسی و بی سامانی و قصور بقدرت طلاق  
وحشت و آلام بود قریب بیک ماه توقف نموده تا توانی و اختلال بر مزاج

استیلا و نشت ناچار بجهت شسته بصوب طمان روان و آن منازل را  
 به شقت طی نموده بقریه که نزدیک بمصر آن شهرست رسیده مقام گرفتیم \*  
 و دیدن این مملکت زیاده بر همان مقدار بغایت مکرده و پیوسته میدیدیم  
 نجات بوده عوارض احوال ایران بر خاطر گوارا شد و همت مصروف  
 بمعادوت بود و مقدر نمیکشت تا آنکه مدت اقامت در آن قریه تنبهایی  
 و ناکامی قریب بدو سال رسید و گاهی در آن طلال و اختلال خود را بنوشتن  
 مشغول ساخته هوش رسیده و حواس پریشان شدن را این ندا میدادم \*

مطرب سماع برکش و ساقی شراب ده | ایام را جمال و فلک را جواب ده

در ساله کتمه المرام را که در بیان نضا و قدر و خلق اعمال است با چند  
 رساله دیگر در آن مقام تحریر نموده ام \*  
 و مخفی نباشد که حالات ایام اقامت این دیار از حوصله تحریر بیرون و مرا  
 از التفات بذکر محلی هم از آن ناموس می آید و اصلا قابل تعرض و نقل نیست  
 و اگر عینان قلمم بذکر شمره از بقیه سوانح ایام خویش معطوف شود ناچار برخی از  
 قبایح و فضایل احوال و اوصاف این دیار که درت آثار شغفت اطوار نماید  
 خواهد گرفت و بر کلام و صفحہ افسوس است همان بهتر که ناظران چنانکه  
 نگارش یافت برایت ورود مرا باین کشور نهایت و انجام زندگانی تصور  
 نمایند و نیز پوشیده نماند که مجموع تحریر این اوراق و التفات نگارش خلاصه  
 این احوال شیوه خامه و پیشه همت و مناسب اوقات و مرغوب خاطر  
 و مانوس طبیعت این خاکسار نبود بلکه فکرت و رویت ازین شیوه بنایت



بیگانی و احترام داشته بخاطر نمیکداشت چه قطع نظر از عدم مناسبت افسانه گوئی  
 با احوال و پستی رتبه و قلت فائده و خاست این مقال موافق و معایب دیگر  
 نیز داشت که شایان این اینمقدار نبود چه بعضی سخنان بسیار باشد که در نظر خیرین  
 تشبیه شیوه خود نمائی که سرمایه فرومایگان و نزد این بمقدار سرمایه قباحست  
 گردد و التماس و المنت افراط و دوری و تحسب من ازین شیوه فطری و بجد نیست  
 که موجب زبلونی و خمول در دنیا شده اما باعث برتسوید آن شد که درین آوان  
 که آنرا سال اربع و خمیسین و مایه بعد الالف است و در بلده و ملی باشدت الام  
 و استقامت زویر نشین اعتدالی و خاطر شوریده لبریز مال مال بود آسایش آرام  
 گرا گرفته از تعطیل قوا و هجوم اندوه خاطر هیچ چیز مشغول نیست و شبها خواب  
 بنورینی اختیار آنچه مجمل احوال بزبان قلم آمد و در و شب تا این مقام تسوید نمودم  
 ناظران بذیل عضو و انخاض در پوشند که عبادت و پیرناساز کار را کار با و دل  
 و مانع شوریده آورده را اثر است \*

عربی

الی اعدا لشکلی من دهر محمود و خلق مردود قلیل حیار و هم کثیر شقار و هم علما  
 هم جبار هم امرا و هم سفها هم اسخذا و الهوی ربا قسا هم و تبار بنا افرغ  
 علینا صبرا و توفنا مسلمین \*

شعر

الاکت اعد دنیا ناقیمتها دنیا ثابت عن الاحرار قاطبة	لیست تفی عنذی لب بقیراط وطا و عت کل صفعان ضراط
---	---

## فارسی

گران افتاد و نگر گوه در وسیع فرسار خدا صبری دهد و لهای از چاره فرشته ما را

الکون چون ذکر برخی از احوال بعد از ورود باین دیار میخواست بقلم آید  
 اگر بطریق اجمال بقیه آن نیز صورت انجामी باید باکی نیست +  
 چون مدتی اتفاق اقامت در لنگان واقع شد ساخته غریبه روی نمود و در تابستان  
 رودخانه شد که از آن ناحیه میگذر و طغیان کرده صحرای شوارح را فرو گرفت و  
 خرابی بسیار عمارات و مساکن آن دیار رسیده مدار تر و بر کشتی شد و جامع عریض  
 گشتند چون موسم خزان رسید طغیان آب از صحرای دقیری روی بکلی نمود  
 بعضی زمین های مرتفع خشکی گرفت و مردم سال خورده آنجانی گشتند که بآن زمین  
 نیز مجبوری چنین شده بعد از نقصان آب عالت و باعام گشته خلقی حساب  
 هلاک گردیده اند در آن سال نیز چنان شد مردم به تب لرزه مبتلا گشته اکثر بطریق  
 غیب بود و کمتر کسی از آن مرض صحت یافته باشد و اصلا چاره پذیر نبود آنها که  
 معالجهها کردند و آنان که نکرند همه درگذشتند بجز بعضی که از آن دیار بیرون رفتند  
 و یا در اجل ایشان تاخیری بود و این حادثه قریب به پنج ماه امتداد یافت  
 و مردم این تب شدت تمام عارض شده حالش باقی نماند داشت و در آن قریه  
 که اقامت داشته کسی بر جانمانده از آباری بهیجا و در و ریات لابد یافت  
 نمیشد و از همه ضرورت وجود خدمتکار بود که حکم عتقا داشتند و اگر شدت و از اول  
 آن حادثه شخصی یافته میشد که صحتی داشت بعد از دو سه روز در بعضی کشتی  
 بهرستار و خدمتکار دیگر بود تا آنکه بمرد +

و صعوبت معیشت و زندگی کافی بهر حال در هندوستان بر کسی که سایر ممالک عالم را  
 دیده باشد پوشیده نیست و اسباب و علل صعوبت ازان بیشتر است که معدود  
 شود مجموع ارضای این ملک تقصیری نیست و تلخی معیشت است این  
 معنی برده بیشتر کثورت نیست بلکه خود را متعیش و مرفه تر از خلق عالم دانسته  
 آن سه بیست و نه ناخرات با طبایع ایشان ملازم و گوارا و غیر ملخوط و بهر حال محفوظ  
 معیشت درین کشور بی استجماع سه چیز نیست و آن زرد و زرد زرد و زرد زرد  
 بد معیشت است و بهر تقایر استجماع شرایط مذکوره نیز اوضاع بغایت مختل  
 درین وقت و ادنی چیزی بی سعی و سرگردانی و انتظار مقدور نمی شود و آن قدر  
 ظاهری که در کتب دیگر یک نفر کارگزار بر سر راه تواند شد اینجا بد کس بر انجام  
 ناپسند زرد زرد و چشم و اسباب گنت بفرماید اوضاع نامنجان تر و بی نظام  
 در معیشت است

با جمله از ممالک ناچار در چنان شدی روانه ناهور شده بهشت تمام این طبله  
 سیزده بعد از چندی آن تب رفع شده صحیحی رویداد و تخمیناً سه ماه اقامت نمود  
 با سببی خیر بماندن در آن شهر گروه و مضطر بنفر شدم و شوارع تمامی  
 این مملکت همیشه ناامن و خطرناک است و با وجود نفرت و کراهت و حصول ملایمت  
 چندی که متر پادشاه هندست ناچار از راه ناهور حرکت نموده قهرمان قضا بدین رسانید  
 و مدت یک سال افزون اقامت نموده بچشم مردم بی آرام ساخت و عسکرم  
 بر بیرون رفتن ازمین ملک مصمم شده مراجعت بلاهور کردم و پیش نهاد خاطر  
 این که از صوب کابل بقندهار رفته در مملکت خراسان برگوشه که اتفاق شود

فترت گزینم صفاران و وصول بلاپور خبر رسیدن لشکر تزلزل باش قبند با قصد تسخیر  
 و استروار از یاد افغانه و محصور ساختن آن قلعه رسید مرا عارضه بیماری سخت  
 بیستری توانی افکنده علی امتداد یافت و هوا گرمی گرفته ایام برسانت و شد  
 بارش ازین دیار در رسید واقعه است در راه پور بلوچ انجامید و نسیب و وصول  
 انفصال شد با بودم که آن محال از همراه بر خیزد و محاصره آن است  
 و دران محله و استبداد یافت

**تقیه سواج ایران بعد از ورود و مهندسی**

فرمانده خان و گزینای دمی - کشته شدن محمود خان پسر شاه  
 استیصال در محایای شافیه از خطه کار - محاربه است با روسیه  
 و شکستهای شافیه و شیان - جنگ لژی و ستران

انگلیس بکلی از خلیج ایران را که بعد از حرکت ایران ملکت هندوستان مجموع  
 و معلوم شده بطریق ایجاز درین مقام می نگار و تا ذکر آن قضایا را نیز  
 در تمام پدید آمده و نظر این تقاضای ایشان را از نظاری نگاه  
 نگار شده که در تاریخ نگار شده بود که خان معظم بواسطه قلی خان ترک سواحل  
 تانیه هندوستان سبب استیجاب استیجابی محمود خان بلوچ در فارس نموده بخیر  
 و سینه بالایی بگردد که بگردد که بعد از محاربه محمود خان مذکور منضم شده به  
 و در هم سیرت آن در آورده در اندیشه کار نمود بود و جلیا خان معظم شیراز رسیده  
 که در شانزده روز که حکم محمود خان تغییر نمود و بنده نوازش نمود و هر کس از  
 در دوران محمود خان هر چه باست اتفاق و مورد سیاست و بازخواست شده

لشکری بدفع محمدخان گرم سیرات لار فرستاد محمدخان شهر و قلعه لاری را گدازید  
 بانوچی که داشت آن حدودی از لاری که رعایای آن شایعه در آن وقت  
 عمومی و جمعیتی داشتند در آمده بفرموده سلطان لشکر و تپه مراغه انصار و قوم  
 بنیال باطل از وی پراسان شده آن همه مخالفت و منازعت اورا باخان  
 محل بر مواضعه و تدبیر خان معظم در استیصال آن طبقه که چند سال بود اطاعت  
 شایسته نداشتند نموده محمدخان مذکور هر چند که شدید اتفاق و همراهی از آن قوم  
 میدید و چند نفر دوست ایشان را بفهماند که بعد از من کسی بر شایسته نخواهد کرد  
 و به تمنای از تدبیر کار و مخالفت خود عاجزیده سوونگر و لشکر خان معظم در آن  
 حدود در آمده آن قوم را گنده و قلاع و قران خود محصور شدند و محمدخان  
 بانصه و وی که در شش ماهه فرار پیش گرفت که شاید خود را بیلوچستان یا قندهار  
 رساند فوجی از لشکر قزلباش بر وی سر را گرفته جامعی از هم را پیش بفرستاد  
 و خود زنده گزینتا ر شده ویرانزه خان معظم برود و بعد از معالجات در شست  
 و بر آوردن چشمهای وی بجنجبر محبوس گردید چون میدانست که باقی وجهی گشته  
 خواهد شد در بنان شب حربه بدست آورده خود را بکاک کرد و لشکر خان معظم  
 آن گرم سیر را گدازید حوادث ساخته آن طبقه شروع را حاصل ساختند  
 و معدودی بقیه السیف ایشان را باطراف کوچانید و از بلاد دیگر رعایا  
 آورده در آن اکنه سکنی فرمودند

و خان معظم باصفهان رفته از اسباب آذربایجان نوبت کرد و بالشکر از وی  
 روم چه در حدود آذربایجان و چه در حدود مالک ایشان بکرات معالجات

مخاربات صعبه نموده در برابر تلفر یافت و سرداران بسیار و لشکر بسیار از رومیها  
 در آن معارک مقتول شده قلعو ابروان و کنج و برخی از مملکت گرفتار آن  
 حدود که در تصرف ایشان مانده بود تمامی استخراج شده جانی از مملکت نماند از این جهت  
 آن جماعت باقی نماند و با این اکتفا کرده چندی در حدود و مملکت ایشان است  
 نموده کارزار کرده و اکثر آن دیار را خرابی و ویرانی تمام رسیده از نیست باقی  
 متواتر و ناخیر شدن سپاه بسیار و پاشایان نامدار و تلف شدن خرابین سامان  
 موفوره و خرابی اکثر حدود و ضعف تمام بر احوال رومیان راه یافته رونق و  
 در سلطنت ایشان نماند و خوف و هراسی عظیم بسکنه آن دیار از سلطان و  
 رعیت مستولی شده از جمعی مسافران هندوستان که از حجاز می آمدند استماع  
 افتاد که در حدود مصر و شام و بلادی که از نواحی ایران دور بود ساکنانش را  
 از سپاهی و رعیت بخون و هراسی مشاهده شد که در این زمان میان ایشان خواب  
 و آرام نبود و رومیها از خان معظم مکرر درخواست مصالحه نمودند و صورت قبول  
 و استقراری یافت \*

پس از حدود روم عطف عنان بدخستان نموده ولات جماعت لرزی که در  
 ایام قدرت سر از اطاعت پادشاه ایران چیده بار و میان موافقت و هنوز  
 راه متابعت و اعتماد نه سپرده بودند اول فرام آمده مدافع آغاز کردند  
 از عداوت بنیه و هیزت طلسم عفو و ملتمس اطاعت شده \*

### جلوس نادر شاه بسلطنت ایران

تزیین مقبره محمود و اجرای نهر جدید - بنای مقبره - محاربه با بختیار

در قتل ایشان - روانه شدن بقصد بصره قلعه قندیار - بنامی در آنجا  
 خان معظم بچولم خان از محال آذربایجان آمد و از جمیع بلاد ممالک ایران عیان  
 بگردید و باین وریش سفیدان را طلب داشته باحضار ایشان مصلحتان غلط  
 گماشته بود و یکی را در آن مکان در آن وقت در آن خان معظم مجلسی مشورت  
 بپس بران سپاه و ایامی روح که با التماس علمیه در معاشرت آمده بود آراسته  
 بید و کس از مشاییرا بهمانه بقتل آرد و به اسباب و ادوات سیاست جلوه  
 ساخته و در آن مجمع مویب سخن در امر سلطنت خازنها و همه آن خلایق را  
 مخاطب ساخته سخنان سپاسیانه مذکور شد و چون مسمد بود جمعی از مخصوصان  
 سخنها ای مخصوصانه چاکرانه بزبان روانه و از مردم مشورت میخواست که مناسبت  
 باوشاهی کبیت و مصلحت حال در چیست مردم دریا فتنه و به مقتضای مقام  
 زبان برکشادند و چنانکه متضمن اتفاق و اجتماع لایق نگاشته حاضران بران  
 همزها و در تمام سلطنت از شاه عباس صغیر نیز نسخ گشته خطبه پادشاهی  
 خان معظم اجرا یافته تسمیه بناور شاه قرار یافت و این قضیه در سال شان  
 و در بعین و آنکه بعد الالف بود و عبارت اخیر فیما وقع را تاریخ یافته حسب الحکم  
 تغییر کرده سابقه شده بر یک طرف نقود اسم بگذرد و در ضرب و بر یک جانب آن  
 تاریخ اخیر فیما وقع منقوش گردید شنیدیم که یکی از طرفهای مؤثران ایران این  
 چنین مصرع رسانیده بود :

بریدیم از مال و از جان طمع	تاریخ اخیر فیما وقع
و شاه طمع سپاهنراوه عباس میرزا را نزد خود طلب داشته گاهی	

در مشهور طوس و بلده سپهر و اردوگاه در مازندران بسری برد و مستوفیان بجز  
 قیام داشتند و نادر شاه به تعمیر و تزئین عمارت روضه مشهوره رضویه مکه  
 ساکنها التعمیر پرداخته بعضی از اعیان عالیه آن محسن مقدس را سراپا بنشیند  
 تزئین نمود و نه آری که از کوه پامپای آن دیار آورده بر مهر خیابان که از محسن  
 آن روضه میگردد افزود و در آن شهر مقبره عالیه حقیقه بود عمارت نمود  
 و حکام داد بعد از اتمام بر روی آن بقعه این بیت نوشته دیدند

در هیچ برده نیست نباشد نوای تو | عالم پر است از تو و خالیست جای تو  
 و چند آنکه تفحص کانی نمود معلوم شد - پس ملکوت عراق نبضت کرد و چو است  
 بختیاری باز به طغیان شورش بر آورد و چون بعد از محاربه سخت بر ایشان استیلا یافتند  
 از آن قوم مقتول بقیه از توانائی طغیان بنیادند از آن حدود غریت قندهار نمود حسین برادر کوچک  
 قلعه را که ضابط قندار بود از راه خود آگاه ساخته بر راه ملکوت  
 کرمان بآن صوب در حرکت آمد و حسین مذکور سامان موفور و لشکر آراسته داشت  
 چون نادر شاه بحدود سیستان رسید فوجی از افغانه بفرمان حسین بخرم بست بود  
 در سیده مغلوب و شکست خورده شدند باز گشتند و چون بحوالی قلعه قندهار  
 رسید باز لشکری آراسته از افغانه بخرم پیش آمدند و بعد از محاربه منظم گشته  
 بقلعه متحصر شدند و نادر شاه آن قلعه را که در ریاضت و قنات شهره آفاق  
 بود فرو گرفت و افغانه در نوازم خرم و احتیاط و مدافعه و سرگذشتگی جدیدی که  
 در حوصله طاقت داشتند مبذول ساختند و سودی نکرد و لشکر قرلباش توان  
 و لواحق آن شهر را متصرف شده هر جا انغالی بود طعمه شیر گشت \*



و نادر شاه در لشکرگاه خود حکم کرد که هر کس موافق حال خود منزلی عمارت کند و خود  
 نیزه بر آوردن چهار برج و ساختن منازل و ابنیه عالیه اشارت نمود و همگان  
 و عماله که حج کشیدند همراه دولت بانگ بدنی در انجام آن کوشیدند و در جنب تندیس  
 شهری عظیم آراسته پدید آمد و بنا در آبا و موسوم گشت \*

ذکر سخنی چند متعلق با احوال هندوستان

اکنون چند نکته متعلق به هندوستان است مرقوم میگردد و در احوال و تقالید  
 احوال و عقاید آن با اخبار و اشارت پوشیده نیست که در این باب به بیان میرزا  
 ابن میرزا محمد شیخ از غمبول در سفر گردانی و حیرت و پریشانی و عجز و جش بر تبت  
 فرمان نمرانی بوده الا بوسید مسک و قوسل باو بیانی و دولت قاهره حسانان  
 سلطان شان ابوالفتح شاه اسماعیل صفوی چه بر او افتاد احوال اولاد و جفا و  
 مسا چه تکرار و اسیر تبت گردان و سخن نیست که ایشانرا با خود در خلعتی با ابا ایشان  
 چه سلوک بوده و دقیقه از وقایع مخصوصه و تقاطع با یکدیگر حاصل نگذاشته خود را  
 از قتل و مایه می هم سعادت نداشته اند و خلعتی بطنیل تنایع و عظام ایشان  
 بموارد و رنج و عناء و باحسان محسن و بلا یا عیبلا بوده و بعد آن طبقه بر خاطر  
 گران و مشهور و معروف و با رفیع ایشان و بقدر قدرت و وقت فرصت خلعتی  
 از قتل ایشان تقصیر کرده اند و خوش معاش ترین این سلسله فقرت پناه  
 سلطان حسین میرزای باب فرست که بعد از استقرار دولت نسبت بدیگران  
 بغایت بنحیده و آرمیده بودند تا آنکه بعد از رحلت آن منصور و استبدادی  
 شکیب خان اوزبک و اضمحلال اولاد آن پادشاه بقره و خردی از شجاع

اعلام شوکت او کار بقیه منتسبان سلسله تیوریه از زبونی حال بجای کشید  
 که خلاصه آن بر متعجبان اخبار ستور نیست با جمله نیروی مهمت به بر توالتفات  
 خاقان مصطفوی نسب میمال که صیت سلویش خافقیق بن مال مال در  
 باب میرزا را به عرصه ظهور در آورده پروبال داد و مورد انواع عنایت و امداد  
 گردید و وی نیز ادام الحیوة چه در ایام دولت هندوستان و چه قبل از آن  
 شیوه اعتضاد و اظهار خلوص و ادانست بان دولت قیام شد ساخته  
 گاهی با جرایمی خطبه و سکه چنانکه در سمرقند و گاهی با رسال عرفانی بنیاد التماس  
 مطالب خاقان سلیمان شان را خشنود و میداشت و اولاد و اعتضادش را  
 همیشه شیوه توسل و اعتضاد بدو در مان علیه صفویه در منگام سبزه علم اردی  
 اغراض معمول و مرکز خاطر بوده و در وقت سنج قضایای پایه در ایران  
 یا زوال اغراض ایشان بسبب آسودگی و عدم منافع قومی در گوشه مملکت  
 آن شیوه را مبدل با تار نخوت و غرور موفور ساخته راه آشنائی مسدود شدند  
 و این عادت در طباع سلسله ابریه استقرار یافته همانا سون این شیوه تا تائیرات  
 آید بهر ای هند است چه نظام است که خلق این دیار با کسی بی عرض شناختند  
 و از باستان نامها هوید است که قبل از اسلام نیز رایان و فرماندهان این دیار  
 همین طبیعت بوده هر گاه ملوک محم خود یا یکی از سپهبدان ایشان مشرف این  
 میشده اند هندیان نیروی ظفر و تلاش در وسیع خویش ندیده نهایت مسکنت  
 در زبونی را کار فرما و بهر صورت مطیع و باج گذار بوده اند چون بازگشت ایران زمین  
 روی میداد و بانذک فاصد و فرصتی آن رایان تیره را می ملاحظه از وحسام

تراغ صفتان بی اعتبار و فواید مدنی و دنیای غرور عیبها شده  
در خانه خود و عرصه خالی بنیاد و لغات و کلمات نهاده احوال گذشته و عهد  
میشاق را فراموش و تغییر سلوک می نموده اند +

و همان معاطله از آنها و این شیوه از ایشان بکرات کثیره تکرار یافته از آن جمله  
در عهد منوچهر است که بفرموده او سام بن زریان به بند آمده کیشوراج را بایالت  
متسکن ساخت و آخر فرزند برای پسر کیشوراجی مخالفت و خود سری بنیاد کرده  
کیتبا در ستم دستان را به بند فرستاده و فرزند بهر نیت رفته در جنگهای هند بهر  
در ستم سورج را بایالت تعیین نموده بازگشت +

و همچنین در عهد سکندر وارد شیر بابک و کسری انوشیروان و غیر آن که مقام  
ذکر آنها نیست +

و وجه عدم ضمیمه سلاطین عجم هندوستان را بر باب بصیرت واضح است  
چون کسی را که مقرر و مقام اقامتی چون ممالک ایران باشد که بالذات احدل  
داشود و بالعرض احسن و اکمل معموره ربع کشفست هرگز با اختیار خویش  
اقامت در هندوستان نتواند نمود و طبیعت محبول است که بغیر از حال اضطرار  
راضی بتوقف درین سرزمین نگردد و این معنی مشترکست در پادشاه و رعیت  
و پناه و چنین است حال هر که او را حسن صحیح بوده در آب و هوای و غیره  
در ممالک ایران در روم تربیت یافته باشد مگر آنکه غافل و خیر بارین دیار  
و قدرت بر بازگشت نیابد و با آنکه سبب موانع و عوارض ویرا مجال اقامت  
در جایی نمانده و سالک ایام خویش را بصحبت و زبونی تمام گذرانند +

درین دیار ببال و جباری بی اعتبار رسد و بغایت نصیحت احساس و سفارش نهاد  
بوده دل بران بند و بتدریج عادت پذیرگشته انس و آرام گیرد

و در تاریخ مجوس دیده ام که ضحاک چون کرشاسپ را سردار کرده بپند میفرستاد  
و بر سفارشش نمود که بزودی آن ملک را منور ساخته بهاراج سیار و باز کرد چنانکه  
لشکر خندی اقامت کند و در آن مرز بوم معاشرت آن مردم گذرانند و دیگر مرا  
بکار نیاید ناچار باید آن ملک را بگردید یا بقتل رسانید و هر دو را رواندارم  
چه لشکر دست منست نتوان برید

و استاد اسدی طوسی در کرشاسپ نامه نیز این حکایت را بنظم آورده

تفسیری

<p>که در پند پروردگن خب را همی کارشما درخشند تیغ برایشان چنان زن که برگدگرگ که لشکر گران کیر دازنگ و نام ز فرنگ و مردی نیانی نشان</p>	<p>وصیت چنین کرد کرشاسپ را نداری ز خون سپاهان در تیغ بچستی ده انجام کار شرگ شنائی در آن بوم سال تمام گرت بگذر و چارموسم در آن</p>
---	---

مجملاً حقیقت سلوک سلاطین صفویه بایادشاهان و شاهزادگان  
سلطه بایریه بر عالمیان مستور نیست و هرگاه سلاطین این طبقه بر عادت خویش  
در غیر وقت ضرورت تغافل و تاخیر در رعایت حقوق و مراسم شنائی نموده  
بیگانگی آغاز می نماید اند بازاران جانب بافقدان جمع اغراض و داعی  
شبهه مردمی و مردمی احیای لوازم اشفاق و اعطاف محول میگردد و الحق

یکی از خصایص سلسله علییه صفویه جو انزلی و وفات پارس مرودت رود بود  
 و آنچه ایشان بامتوسلان خویش از بیگانه و آشناحتی دشمنان کمینند در  
 در روز در ناگذاری و التجا از احسان و امداد و انواع اعانت و یاری و دلجویی  
 و همان نوازی و نعم خواری مقرون کمال فروتنی و رعایت آداب سلوک  
 داشته اند از نوادر و خراب روزگار است و این شیوه را بر طاق بلند نهاده  
 کسی را از سلطنت و خلع با ایشان و دعوی همسری نیست ؛  
 و سلطان مغفور شاه سلطان حسین نیز در مدت سی سال سلطنت خویش این  
 طریق را با سلسله بابریه مرعی داشته و در ارسال سفر به تهذیب و تعزیت  
 تا خیر می رفت چون عهد سلطنت آن پادشاه خجسته اخلاق سپری شده  
 نوبت سلطنت بشاه ظهاسب رسید و آن همه آشوب در ممالک ایران  
 شیوع یافت پادشاه هند را بشیوه خویش هرگز رسم پیشی نخواهد گذشت  
 بلکه بامیر و بس افغان راه آشنائی نمود و مسلوک داشته و با حسین سپری  
 افغان مذکور نیز در او آخر که ضابطه قند بار شده بود با آنکه بستان لشکر  
 کشیده و قتل و غارت و خرابی آن دیدار قضیری نگروه بازگشت روز به روز  
 طریق مرسله مفتوح شد ؛

### فرستان ایلیان متعاقب هندستان

نگاه داشتن محمد خان ایلی در شاه جهان آباد - فتح قلعه قندهار  
 و خراب شدن آن - آمدن نادر شاه بکابل - کشته شدن  
 ایلی در جلال آباد - آمدن نادر شاه بجلال آباد و قتل علمای آن بلد

عایق بازدارنده و مانع منتخب - کشته شدن ابراهیم خان  
در شبروان - جنگ ناصر خان و گرفتاری وی -  
ورود نادر شاه به پشاور - عبور نمون از آنجا

به حال شاه طهماسب بعد از فتح اصفهان و اکتیصال افغانه یکی از امرای  
برسالت هندوستان فرستاده و قلع آن ایام را بجهت شاه اعلام و در نامه  
اشعاری شده بود که چون مخاویل افغانه خاین این آستان و دزدین بارانند  
و الحال سبزی خود رسیده بقیه السیف در نهزیمت و فرزند و از بیم شکر  
ظفر ایشان را گریزگاهی سوای هندوستان نیست باید که آن در بران  
راه و جای نداده نگذارند که بان حدود در آیند با بجهت محمد شاه پس از چندی  
نامه متضمن سخنان مفروضه نوشته ایلیچی را متصرف ساختند

و بعد از جلوس شاهزاده عباس میرزا بجای پدر و الا که باز یکی از امرای  
سفارت هند تعیین شده همین سخنان در نامه او نیز مندرج بود پس از  
مدتی ویرانیز رخصت انصاری داده همان قسم کلیات که نفس الامر تشریح شد  
نکاشته بودند

و بعد از چندی مادر شاه یکی از محترمین قزلباش را نزد برهان الملک اعظم  
امرای هند بود فرستاده بجهت شاه و او هر دو نامه نکاشته بود فرستاده مذکور را  
بعد از ورود بحدود این مملکت در روان عارت کرده بهزار التماس نامه  
از ایشان بست و شبت تمام خود را رسانیده ادای سفارت نمود و آنرا  
قدر مراجعت نیافته هنوز در این دیار است

و چون نادر شاه بقندهار رسیده آن قلعه را فرو گرفت محمد خان ترکمان را که از امرای صفوی بود باز به سفارت فرستاد سخنان گذشته را اعاده و گله از بهنجار سابق نمود چون بشاه جهان آباد رسیده نامه برسانید و پیرا توقیف فرموده از جواب ساکت شدند و چند آنکه او اظهار خصمت میکرد سوودند آگاهی در اصل نوشتن جواب تردید داشتند و گاهی درین که اگر نوشته شود نادر شاه را بچه القاب باید نوشت متعجب و سرگردان بودند حقیقت اینکه توقیف محمد خان ایلچی را از تدابیر ملکیه شمرده توقع آن داشتند که شاید حسین افغان با تحصیل قندهار بر نادر شاه ظفر یافته ویراننا چیز یا منظم و آواره ساخته جواب نامه نوشتن حاجت نماند چون محاصره قندهار بطول کشیده مراجعت محمد خان نیز متبویق افتاد و نادر شاه فرمانی بومی نوشته مسجوب چند نفر سواران سریع السیر فرستاده از وی سوال حقیقت حال و سعی در حصول جواب و امر بتعجیل عود نمود و چون جواب صادر نگشید و رخصت نمی یافت آثری بران مرتب نگشت \*

باجمله چون محاصره قندهار قریب بیک سال شد و شهر نادر آباد در جنب آن اتمام یافت نادر شاه بفرمود تا لشکر قزلباش بران حصار هجوم آورده بر بروج صعود نمودند و افغانه بی دست و پا شده آن حصن استوار مفتوح گشت و آن قوم مقتول گشته حسین مذکور مقید باز نذران فرستاده شد \*

و در عرض چند سال از آن زمان باز که افغانه در شیراز منهدم شدند همواره از هر طرف جمعی از آن قوم برانگنده بهندوستان درآمده در هر جا سکون

و در اکثر سرکارهاست ملازم شده داخل سپاه گشتند و بحق تکلیف مانعی که  
 که به محمد شاه می نمودند بیرون از حوصله و سع و ضبط وی بود.  
 و زاده شاه به تخریب قلعه قندهار فرمان داده مردم بازار و سکنه آنرا بنیاد آمو  
 سکنی فرمود و به موجب غرضین و کابل در حرکت آمده کوهال قلعه کابل را  
 پیغام داد که ما را بملکت محمد شاه کاری نیست اما این حد و چون معدن  
 افغان است و معدوی گشتیگان نیز با ایشان پیوسته اند غرض تقصیل  
 این قوم است هر اسب خویش را راه نداده و در مراسم معانداری کوشد.  
 و خود کینار شهر کابل نزول نمود کوهال و کابل بیان مستعد جنگ جدال  
 شدند و نصیحت و پیغام ایشان را سود نکرد و فوجی از قزلباش بقبل ایشان  
 تخریب قلعه مامور گشتند و بجز حمله و بنیاد تخریب برخی فریاد برآوردند مخصوصاً  
 امان یافت قلعه را خالی نموده بر عیسی پروا نداشتند و در آن حد و هر جا فاغنه  
 فراهم آمده بودند لشکر بر سر ایشان رفته قتل نمودند.  
 و زاده شاه از توقیف محمد خان بنایت آزره شده چند کس از مقبرین کابل را  
 بزبان پیغامها داده بشاه جهان آباد روانه ساخت که بیاد شاه و امر برسانند  
 و خود در کابل توقف داشت فرستادگان بلاهور آمده بشاه جهان آباد رفتند  
 و کسی سخنی از ایشان نشنید و اگر شنید نصیحت باز از کابل یکی از لشکریان را  
 و دو سوار همراه نموده بسفارت فرستاد چون بجبال آباد رسیده در خانه فرود آمدند  
 جمعی از بندگان را با آنها برگردان خانه هجوم نموده اول سلاح ایشان را در بر بردند  
 و آخیره کس از ایشان ترا گشته کی فرار کابل نموده صورت واقعه باز نمودند.



و مدت اقامت نادر شاه در کابل تخمیناً هفت ماه رسیده و اواخر آن حدوداً  
 قدر و قتل نموده بود از اشاع خبر کشته شدن آن ده نفر بقیه پاره شده بصورت جلال آباد  
 نهضت کرد و آن شهر را قتل عام فرموده خلقی انبوه ناچار شدند و از غراسب  
 این که برای رئیس قاتلان آن ده نفر خلعتی از سرکار محمد شاه معین شده بود  
 که ارسال گردد و قتل عام جلال آباد عائق آن شد \*  
 و از آن روز که خبر ورود نادر شاه بکابل در هند شیوع یافته بود و خان دوران  
 امیر الامرا و نظام الملک بجا ربوی معین شده در شاه جهان آباد اقامت  
 داشتند و آرزوی توجیه خود را عمارت قریب بصوب کابل منتشر می نمودند و این نیز  
 بزعم ایشان از تدبیرات ملکیه بود \*  
 و از سوانح ایران که در جلال آباد سموع نادر شاه شد مقتول شدن برادرش  
 ابراهیم خان بود که وی را امیر الامرای آذربایجان نموده و در دار السلطنت تبریز  
 اقامت داشت چون سفر قندهار و کابل در از کشید جماعت لزی مستعد شده  
 بملکت شیروان که قریب بایشان است لشکر کشیدند ابراهیم خان مذکور  
 بآن ملکت در آهه با آن قوم مصاف و داد و بقتل رسید نادر شاه چنان گفتفا  
 باین قضیه نموده فوجی از سپاه را رخصت نموده بحدود شیروان فرستاد  
 و خود بصوب پیشاور در حرکت آمد \*  
 ناصر خان حاکم صوبه کابل که در پیشاور می بود با فوجی که داشت بر سر راه  
 رفته جمعی از اناغنه آن حدود را نیز فراهم آورده که بویامی صورت پذیرای می  
 تنگ را با عقدا و خویش محکم و مسدود ساخته بود نادر شاه بوی می پیغام کرد

که من در فلان روز خواهم رسید بهتر آنکه از سر راه برخیزی سخن در نگرفت  
 و روز موعود نا در شاه رسید و خلعتی انبوه از افغانه و فوج ناصر خان بودی  
 پلاک رفتند و خان مذکور زنده گرفتار شده بعد از چند روز از غر از یافت  
 و نا در شاه بلیده پیشاور نزول نموده از آب انک بکشتی عبور کرد \*

بقیه احوال راقم

حرکت راقم از لاهور - ورود بسرمند - آمدن نا در شاه بلاهتو -  
 مغلوب شدن حاکم لاهور - نهضت نا در شاه بصوب بلخی -  
 روانه شدن راقم از سرمند و رسیدن بدلی -

در مملکت پنجاب خاصه شهر لاهور فرغ قیامت برخواست و من در آن شهر  
 به بیماری صعب گرفتار شده بر بستر افتاده بودم و چون خلق هندوستان را  
 نیکو شناخته از اوضاع ایشان طول و از ادراک تمیز ایشان باس تمام  
 و اشتهم بر حال عجز و پرستان دل بسوخت و در طرف آن مدت قدرت  
 روانه شدن بصوب خراسان نیافته بودم و چون بقیین میدانستم که اوضاع  
 مقتضی و نه نا در شاه هندوستانست و بصوب کابل در آمده بود حرکت من  
 اگر مسیر آمدنی ناچار به بیان راه بودی و طبیعت و بنیش اهل این دیار مقتضی  
 آنکه لامحاله رفتن مرا محرک آمدن او دانند و این معنی تکرر کرده خاطر و عایقی  
 شده بود و قطع نظر از مدافع بسبب شورش عبور از آن طرف تعمیر تمام شده  
 لهذا تا آن زمان در لاهور مانده بودم و در آن وقت که آشوبی چنان افتاد و در صورت  
 احوال آن مردم امید بهبود نبود و در خو و طاقت ملاحظه اوضاع حال مال

ایشان بنیادیم و بسبب اختلاف احوال حالت معاشرت بالشکر فریباش نبود  
 ناچار با ضعف و نقاهتی تمام از لاهور بصوب سلطانیپور حرکت نموده آن مملکت  
 بهم برآمده بود و هر کس دست بغاوت و بغایر آورده چندین هزار قطاع الطریق  
 شوارع را فرو گرفته چند روز در قرای آن محال توقف روی داد پس بسیر شدند  
 در آیدم و تمام آن ایام چه در راه و چه در منازل جنگ جدال مداومه بگذشت  
 و نادر شاه بکنار لاهور رسید و گریه خان حاکم لاهور با چهارده پانزده هزار  
 سپاه و استعداد خود بر لب آبی که متصل بشهر میگردد اطراف خود مضبوط ساخته  
 صفت آراگشته بود و کیفیت صلح و جنگ بنده هر دو نیز از غرائب است بقصه  
 نادر شاه با فوجی از لشکر اسپ در آب رانده بگذشت و چند سوار فریباش  
 بر سپاه لاهور ساخته شجاعان و بهادران ایشان که در سواری ماہر تر بودند  
 بگریختند و باقی بهم برآمد و متلاشی و متحیر شدند آخر حاکم با غنوبان بقبله درآمد  
 و نادر شاه با سپاه متصل بشهر نزول کرد و حاکم لاهور عرضیه نیاز و اعتماد فرستاد  
 التماس امان کرد و بحضور نادر شاه آمده عزت و خلعت یافت و بدستور سابق  
 برقرار ماند و نادر شاه جمعی را در قلعه لاهور گذاشته بصوب شاہجهان آباد  
 در حرکت آمد و محمد شاه با جمیع امر اولشکر چند گاه بود که از شهر برآمده بتابعی تمام می  
 من از سر رسید که بغایت خراب و محصور لشکر و زوان بود با جمعی  
 پیادگان تفنگچی که فراسم آورده با خود و ششم بیانب دہلی روانه شدم و از میان  
 لشکر محمد شاه که قریب ہر ماہ بود چارہ نزل راہ طی نموده باز و حام تمام نمود  
 عبور نموده بشهر درآمد و بعد از ایام خیز از آن شهر شوریدہ او ضلع

باد و سرخه شکاران گوشه گرفتیم \*

## رسیدن نادرشاه در موضع کرنال

و مصاف و اوزن با محمدشاه و مخالف شدن - نزول نادرشاه  
 بقبله شابعبازان آباد - طغیان سکنه هلی - قتل محامد هلی -  
 گرفتن نادرشاه سنده کابل را بقصر خود - تعیین نمودن  
 محمدشاه پادشاهی هندو تامل پسرنادرشاه

و نادرشاه دوسه نوبت نیز از لاهور تا رسیدن بلشکر هندوستان پیغام روانه  
 ساختن محمدخان ایلمی خود بمحمدشاه نمود و ایلمی مذکور را همراه دشتند و خصمت  
 نمی نمودند و در آن وقت معلوم نمیشد که غرض از نگا داشتن او چیست  
 تا آنکه نادرشاه رسید در موضع کرنال که چهار منزلی شابعبازان آباد است  
 طاقی دست داده جنگ در پیوست هندیان توپخانه برگرد خویش چیده  
 محصور بودند و فوجی از قزلباش نیز بر اطراف ایشان تا ختن آورده راه  
 آمد و شد بر ایشان مسدود و قحط و محلا بران لشکر افتاده حالتی که در عالم غرور  
 گمان کرده بودند روی نمود و نادرشاه لشکر بدو قسمت کرده بعضی را در ضرب  
 خیم خود گذاشت و با فوجی بر سر ایشان باند و بران الملک زنده و سگ  
 شده خان و در آن سیرت و در فخر نادر با درونی و جمعی از امرای نامی  
 بالشکر انبوه بقتل سیده شب بیابان آورد و محمدشاه و بقیه السیما که  
 هنوز خلعتی پیشه بودند چون سواران قزلباش را مناشی یافته بر این شین  
 طاقت و مجال قرار در خود ندیده بر جای نماندند و فرار کردند اگر دست قزلباش

بنیتا در عیای آن حدود و وی را زنده نمیگذاشتند و آنرا که از خویش میگذاشتند  
عریان ساخته سر میدادند \*

شعر عربی

اذا كان الغراب دليلا قوم | فنادوس الجوس لما قيل

القصه نظام الملك و محمد شاه با بعضی مقریان بتوسل و اعتذار بسکه  
ناور شاه زفته امان یافتند و ناور شاه محمد شاه را تسلی نموده نوید عدم تعرض  
سجانب و ملک و ناموس داد \*

القصه ناور شاه با هر دو لشکر شهر در آمده در قلعه شاهجهان آباد نزول نموده  
و محمد شاه نیز با وی در قلعه بود و امر او لشکریان هند بوضع معمول سابق در  
ساکن خود قرار گرفتند و این تاریخ نهم ذی حجه احرام احد و خمسین و مائیه  
بعد الالفت بود و چون هنگام عصر روز یازدهم شهر مذکور شد هندیان آوازه  
در افکنندند که ناور شاه در گذشت بعضی میگفتند که وفات یافته برخی را  
سخن این که بعد و تمهید محمد شاه هلاک گردیده علی ای حال در یک ساعت  
موت او شهرت گرفت و وی صحیح و سالم با جمیع کثیر در قلعه نشسته بود  
و ابواب آن شب و روز مفتوح و بفصل همات مشغول و برخی از سپاهش  
در حول قلعه و خانههای شهر ساکن و بعضی بر کنار رودی که متصل شهر است  
فرود آمده بودند بجملا بجز این شهرت کما ذبه در هر کویچه و کنار فوج و حمان  
کم فرصت با اسلحه و یراق از دو حام و شورش فکنده بقتل و تاراج قزلباش  
همه گماشتند و این هنگامه تمامی شهر را در گرفت قزلباش که نهم

زبان هندیان نمی کردند و خبر از جانی نداشتند متفرق یکدیگر دور هر کجایی و بازار در گذر بودند هندیان غافل با ایشان رسیده میکشند و با آنکه شب در رسید شورش انگیزان بد حال اصلاً آرام نگرفتند و آن هنگامه در افزایش بود و چون مکرر حقیقت حال بعضی نادر شاه رسید سپاه را امر نمود که هر کس در جا و مقام خود آرام گرفته با تمام نیرو از نبرد و اگر هندیان بر سر ایشان هجوم آورند مدافعه نمایند و در آن شب هیچ کس از امر ای هندی که واقعت کار بود ندا صلا متعرض تسکین نمانده آن فتنه و غوغا نگاشت بلکه چند نفری که حسب الاستعداد نادر شاه گرفته برای اطمینان و محافظت نمودن بخانه برده بودند در منازل ایشان مقتول شدند و با آنکه در جنگ کرنال قریب بیست کس از قزلباشانند که بزخم تیر مجروح و زیاده بر سه کس مقتول نشده بود و درین هنگامه قریب به هفتصد کس از آن طبقه قتل رسیدند.

با بچه چون روز شد همان آشوب در اشتداد بود و نادر شاه صبح از قلعه سوار شده بقتل عام فرمان داد و فوجی از سوار و پیاده بآن کار مامور گشته بایشان گفت که تا جانی که یکی از قزلباش کشته شده باشد احدی از نده نگذارند لشکر قزلباش بنیاد قتل و نهارت کرده بمنازل و مساکن آن شهر درآمد و قتل با فراط کرده اموال به بنیاد و عیال باسیری بردند و بسیاری از آن شهر تیراب و سوخته شد چون نصفی روز بگذشت و تعداد کشتگان از حساب در گذشت نادر شاه ندای امان لقبه السیف در داده لشکریان دست کوتاه کردند و پس از چند روز که شوارع و مساکن بر آوا جساد مقتولین بود و هوای محفوفت یافته

عجبور نیز دشواری داشت حکم به تنظیف آن شد که تووال شهر در بر گذر آنها را جمع آورده باخس و خاشاکی که از عمارات فروریخته بود بی آنکه تمیز مسلم و کافر شود همه را بسوخت \*

و نادر شاه ذخایر پادشاهی را بقصوف آورده از مردم نیزه‌ها حاصل شد چون بسبب دواعی شتاب در معاودت داشت تمامی ملک سند و صوبه کابل را با بعضی محال پنجاب که به تنخواه صوبه کابل است از مملکت هندوستان و تصرف محمد شاه وضع نموده ملحق بمالک ایران ساخت و محمد شاه و امرا هند را طلبیده مجلسی بیاراست و محمد شاه را جیفه داده امر را خلعت بخشید و نصایح نموده بسطنت بگذاشت \*

و دختری از احفاد او رنگ زیب پادشاه را بجمال نکاح پسر کوچک خود نصرت میزرا که همراه داشت در آورده بتاریخ هفتم صفر اثنا و خمین و مایه بعدالافت از شاه جهان آباد طبل مراجعت کوفته بازگشت \*

### مقتول شدن پادشاه مرعوم شاه طهماسب

درت سلطنت سلاطین صفویه موسویه انار القدر بر بانهم -

تمت احوال راقم

و از سوانحی که در همین روز در ایران روی داده مقتول شدن شاه طهماسب صفوی در بلده سبزوار است \*

چون نادر شاه پسر بزرگ خود رضا قلی میرزا را در ایران نائب گذاشته بهند آمده بود روزی که عوام شاه جهان آباد بدرونج مرگ وی را شہرت داده

بنیادشورش کردند همان روز این خبر با طراف انتشار یافته بایران سرایت کرد  
 و هنوز کذب آن معلوم نشده بود رضا قلی میرزا که در مشهد مقدس اقامت داشت  
 بفکر کار خود افتاده حیات آن پادشاه نوجوان را با اینکه هرگز در عرض آن پادشاه  
 بر سر داعیه سلطنت نیامده بود و پاسبانان بجز استش قیام داشتند منافی  
 انتظام کار خویش دانسته اشارت بقتل وی نمود و او را از پا آورده بمشهد  
 مقدس آورده مدفون ساختند و پسرانش عباس میرزا و سلیمان میرزا که هر دو  
 صغیر بودند نیز در آن دیر فانی نموده اولاد از وی نماندند

شعر

و تفتت المنون بلا قتال	فعدا المشرفیة و العوالی
ولای نجین من خبث الیالی	وزربط السوابق مقربات

وقال ابو الدر جمال الدین یا قوت الخطای و لقد احسن واجابو

فکا نو با و لکن للاعدای	او اخوانا حسبتم دروعا
فکا نو با و لکن فی فوادای	و خلتم سهاگا صایبات
لقد صدقوا و لکن عین و ادوی	و قالوا قد صفت منا قلوب

و از نو اورا اتفاقات اینک را در حالی که اصلا فکر و خیال متذکر و متوجه  
 این حادثات و واقعات نبود ناگهان گویا بگوش دل گفتند که مدت و دولت  
 سلاطین صفویه لفظ صفویون است چون ملاحظه نمودیم دیدیم که طبایع بود  
 چه خروج خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل از دار السلطنه لاجپان اگر چه  
 در اربع و تسهاتیه است اما جلوسش بر سر سلطنت در دار السلطنه تبریز



تبارخ سبع و تسعایه روی داوه و خلع عباس میرزا از نام سلطنت و جلوس  
 مادر شاه چنانکه نگاشته شد در شان و اربعین و مایه بعد الالف واقع شد پس  
 مدت سلطنت این سلسله علیا و دست و چهل و دو سال خواهد بود که با عدد  
 صفویون مطابق است \*

مجملاً چون شمه ازین واقعات با عرض قبلم آمد و خامه را و دیگر سر التفات بدگر  
 بقیه این حالات نیست اکنون چند کلمه از خاتمه احوال خویش نگاشته تمسار  
 مینماید ختم القدا بحسنی و جعل منقلبی فی الآخرة خیرا من الاولى \*

مجملاً از حسین در و دیشاه جهان آباد تا حال تحریر که آخر سال اربع و خمسین و مایه  
 بعد الالف ست سه سال و کسری گذشته که درین بلده اوقات بسر رفته  
 و پیوسته در خیال حرکت و نجات ازین کشور که بغایت مسافر افتاده بوده ام  
 و از کثرت موافق عایقه بسر نمانده از او ناممور از زندگی پناه و سه مرحله تقدم  
 استوار صبر و شکیب پیورده ام و کالبه عنصری از هجوم آلام و استقام و هم  
 شکسته و قوای نفسانی افسرده و معاطل سر و جیب خمول کشیده اند اکنون  
 عاجز و ناتوان گوش بر ندای رحیل شسته ام رب ان تعذبنی فانما من عبادک  
 و ان تغفر لی فانک انت الغفور الرحیم \*

قطرت و جبلت را با بیگانه کشور کون و نسا و آشنائی و مایه انستی نبود و چون  
 نه در آمدن اختیاری بود نه در رفتن چندی بخونین جگری ساخته \*

رباعی

برخیز خسته زمین از سر دنیا بر خیز	زمین کوسنه زمین تو ای مسیحا بر خیز
-----------------------------------	------------------------------------

<p>تمنا تو درین انجمن بیگانه          نسال الله النفسه ان</p>	<p>پرنس ازین میانه تمنا بر خیز          وان یبدل بالفرج الاخران</p>
---	---

انه جواد کریم

